



## پیغام عشق

قسمت دویست و بیست و نهم





خانم لیلا از استرالیا



سلام به زندگی و تمام همراهان زنده به زندگی

برنامه ۸۵۵ غزل ۱۸۶۳ از دیوان شمس مولانا

ای سنجق نصرالله، وی مشعله یاسین  
یا رب چه سبک روحی، بر چشم و سرم بنشین

ای چراغی که از درون انسان به کمک نکات مهم سوره یاسین روشن می شوی و ای یا رب تو چه سبک روحی برعکس روح جسمی ما که سنگین است. پس کمک کن تا چراغ درونم روشن بماند تا بتوانم بوسیله تو بینم و عقل ترا پیدا کنم و از درون به تو تبدیل شوم. یارب می دانم که این کار با فضاگشایی از درون خودم انجام می شود.

ای تاج هنرمندی، معراج خردمندی  
تعریف چه می باید؟ چون جمله تویی تعیین

خداوندا تاج و اوج خردمندی من زمانیست که از طریق تو بینم و تو عقل من شوی، در این حالت دیگر نیازی به  
تعریف کردن تو نیست، چون همه چیز تو هستی. هویت و تعیین ما هم تو هستی. این جسم ما هم فقط وسیله  
ایست برای زنده شدن به تو. انسان در ذهن فقط راجع به خدا فکر می کند و او را تعریف می کند. خداوند یا  
زندگی چیزی نیست که در تعریف یا کلام بگنجد تنها راه حس کردن خداوند تبدیل شدن به اوست.

هر ذره که می جنبد، هر برگ که می خنبد  
بی کام و زبان گفتی: در گوش فلک بنشین

هر ذره ای که در کائنات می جنبد چیزی به ما می آموزد. زمانیکه به طبیعت نگاه می کنیم طبیعت رقصان است.  
با اینکه جامدات، نباتات، حیوانات با کلمات سخن نمی گویند اما با بی زبانی به ما می گویند که ای انسان  
بنشین و گوش کن که زندگی به تو چه می گوید و به حرف ذهن خود گوش نکن. فلک ذهن را خاموش کن تا  
صدای زندگی را از درون بشنوی.

جان همه‌ای جانا، ای دولت مولانا  
جان را برهانی‌دی از ناز فلان الدین

وقتی ما مشعله یاسین را روشن کردیم و آن فضای گشوده شده عقل ما شد و پرچم خدا را در دست گرفتیم  
متوجه می شویم جان همه چیز زندگیست و زمانیکه فضا را باز می کنیم جان ما از همه دردها رهانیده می شود.  
خدایا تو جان همه چیز هستی و تو برکتی آوردی که از منت همه چیزهای دنیایی رها شدم.

از نفخ تو می روید پرّ ملاء الاعلی  
وز شوق تو می تفسد پشت فلک عنین

وقتی فضا را باز می کنم، دم تو در من می دمد و جان مرا زنده می کند و می توانم به سمت عالم بالا بپریم و از ذهن رها شوم. فضای ذهن نابارور و عقیم است و جز درد چیزی را بارور نمی کند. با دم تو و تابش تو هست که همه چیز بارور می شود. پر حضور من هم از دم و تابش تو می روید.

از عشق جهان سوزت وز شوق جگردوزت  
بی هیچ دعاگویی عالم شده پرآمین

به محض اینکه مرکز عدم می شود با تو یکی می شوم و عشق تو به وجودم می آید و همانیدگیهایم را می سوزاند. پس شوق و عشق تو همانند مرهمی جگرم را که از دردها پاره شده است شفا می دهد و با همه چیز حس وحدت می کنم. با عشق تو نیازی به دعاهای من ذهنی نیست و زندگی بدون درخواستهای من ذهنی ام دعاهای خودش را برایم آمین می گوید و برآورده می سازد چون او بهترین را برای من می خواهد. پس دیگر حس جدایی نمی کنم چون با تو یکی شده ام.



ناگاه سحرگاهی، بی‌رخنه و بیراهی  
آورد طیب جان یک خمره پرافستین

چشمان من چون با ذهن می‌بیند نور ندارد و نمی‌تواند چیزها را درست ببیند ولی زمانیکه دایم روی خودم کار می‌کنم و فضا را باز می‌کنم یک سحرگاهی، از آنرا که هیچکس نمی‌داند، تو می‌آیی و یک خمره پر از شراب برایم می‌آوری. با فضاگشایی مداوم لحظه‌ای می‌رسد که او با خمره‌ای از شراب می‌آید و از داروی او چشمان بی‌نورم پر نور می‌شود و دیگر دنیا را با دردها نمی‌بینیم. آن لحظه دیگر فقط از او شراب می‌گیرم نه از چیزهای بیرونی.

تا این تن بیمارم وین کشته دل زارم  
زنده شد و چابک شد، برداشت سر از بالین

پس یک صبح دمی میرسد که سر از بالین برمی دارم و متوجه می شوم دلم و تنم که در من ذهنی از همه چیز  
نالان و دردمند بود با عشق او از هر دردی رها شده و به او زنده شده. دیگر از چیزی نمی ترسم و تغییرات به  
من درد و ترس نمی دهند و اجازه می دهم همه چیز رقصان باشند.

- لیلا از استرالیا -



خانم سارا از برلین



## طاووس

پیام‌هایی را که از داستان طاووس و برنامه‌های گنج حضور مرتبط با آن دریافت کردم به اشتراک می‌گذارم. این داستان از بیت ۵۳۶ دفتر ۵ مثنوی آغاز میشود و در برنامه‌های ۸۴۶ تا ۸۴۹ گنج حضور توضیح داده شد.

## پیام شماره‌ی ۱:

چه دلیلی دارم برای اینکه در تماس تلفنی با گنج حضور بیشتر از پنج دقیقه صحبت کنم؟ این پیام را از داستان طاووس گرفتم وقتی دیدم مولانا قسمت اول این داستان باشکوه را که مربوط به طاووسی است که از او سوال میشود چرا پره‌هایت را میکنی در کمتر از یک صفحه بیان کرده است. و همچنین سه بیت اساسی "چون ز مرده زنده بیرون می‌کشد" در این قسمت کوتاه آمده است. مولانا داستان را در یک نقطه حساس آغاز می‌کند و در یک نقطه حساس رها می‌کند و نگران نیست که نکند مردم نفهمند، او همه چیز را توضیح نمیدهد زیرا میداند که پیغام از جای دیگری باید به گوش ما برسد پس او هم می‌گوید هم می‌گوید که من نمی‌گویم و از جای دیگری باید بشنوی.

ابیات مولانا بیانِ خاموشی هستند.

چیز دیگر ماند، اما گفتنش  
با تو، روح القدس گوید بی منش

نی، تو گویی هم به گوش خویشان  
نی من و نی غیر من، ای هم تو من

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۸

۲. پیام شماره‌ی دو، ارتباط گرفتن با بعد خاموشِ ابیات:

ما در جهان معلم مولانا یی داریم که درد پخش می‌کند. پس ذهن همانیده‌ی انسان میتواند حتی از نوشته‌های بزرگان برای ایجاد درد استفاده کند. پس به مفهوم و دانش ذهنی نباید بسنده کرد. چرا خود را لایق این ندانم که با بعد زنده و خاموش بیت ارتباط بگیرم تا آن بیت به گوش من به صورت کاملاً شخصی چیزی بگوید. داستان طاووس می‌گوید هر انسانی باید قرآن درون خودش را بخواند، هر انسانی یک گنجینه است از استعدادها و امکاناتی که زندگی به او بخشیده تا آنها را در خدمت عشق قرار دهد.

هر پرت را از عزیزی و پسند  
حافظان در طی مصحف می‌نهند

—مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۳۹—

انسان به حضور زنده یک طاووس باشکوه است. هر بیت مولانا یک پر طاووس است. هر ۵ دقیقه از ۸۵۵ برنامه‌ی گنج حضور یک پر طاووس است. هر یک نفر انسان میتواند از داستان طاووس به اندازه‌ی یک کتاب پیام بیاورد.

مثنوی یک نوشته معمولی نیست که آن را بخوانیم و به ما اطلاعات ذهنی بدهد. وقتی می‌دانم من ذهنی را در مورد اینکه معنی بیت را فهمیدم صفر می‌کنیم و در خاموشی ذهن به تامل و تکرار ادامه می‌دهیم "نی، تو گویی هم به گوش خویشتن" آغاز به کار می‌کند.

به قول یکی از مادرهای عشق که در برنامه فرمودند: زندگی برای ما بی‌نهایت حرف دارد، اگر ما گوش باشیم. هر بیت و هر داستان مثنوی مانند یک رود زاینده معانی نو به نو را متولد می‌کند.

گویی این بیت از غزل ۲۵۱۳ حالت ما و ابیات مولانا را بیان می‌کنند:

به هر روزی درین خانه یکی حُجره‌ی نُوی یابی  
تو یکتو نیستی ای جان، تَفحص کن که صد تویی

پیام شماره‌ی ۳، ذهن چگونه مانع این می‌شود که به عنوان زندگی به گوش خودم چیزی بگویم:

ذهن عینک حس بی لیاقتی و کم‌بینی را به چشم انسان میزند. ذهن برای برای سود فردی کار معنوی می‌کند و به اینکه با معنویت دردهایش کمتر شوند بسنده می‌کند. ذهن می‌گوید تو ۱۵ ساعت است و هنوز باید بزرگ بشی یا می‌گوید تو ۷۰ ساعت است و دیگه دیر است برای اینکه تو پیام زندگی را بیاوری، یا می‌گوید تو استاد دانشگاه هستی و کلی مشغله داری، دیگه برای کار عمیق معنوی وقتی نمی‌ماند، یا می‌گوید تو دیپلم هم نداری پس به همین مفاهیم ذهنی از معنویت اکتفا کن، یا می‌گوید تو هنوز من ذهنی داری، هنوز درد داری پس تو کی هستی که بخواهی پیغام معنوی بنویسی، باید صبر کنی به حضور بررسی بعد.

حس بی لیاقتی من ذهنی را انکار می‌کنم و می‌گویم، آری این بی لیاقتی توصیف تو است ولی من تو نیستم و آنی هستم که تو نمیدانی. به اینکه از گنج حضور سود فردی ببرم و دردهایم تمام شوند اکتفا نمی‌کنم. به اینکه دیگر غیبت نکنم، با کسی پرخاش نکنم و پول خود را هدر ندهم اکتفا نمی‌کنم.



انسانهای بزرگ مثل مولانا این زحمت را برای تک به تک ما انسانها کشیده‌اند. بدانیم که اگر در سن ۱۵ سالگی هستیم یا ۷۰ سالگی فرقی ندارد، انسانی که روی خودش کار می‌کند و در حال زنده شدن به زندگی می‌باشد گنجینه‌ای است پر از امکانات و استعدادها منحصر بفرد و او مسئول است که آنها را در بیان هوشیاری بکار درآورد. چرا هر پنج دقیقه از عمر ما یک پر طاووس نباشد؟

من ذهنی خوی لجاج اندیش دارد و هر لحظه به خودش لطمه میزند و هر لحظه همه‌ی امکانات انسان را، سلامتیش را، استعدادها و میلهایی را که زندگی به او بخشیده با همانیده شدن تبدیل به درد یعنی افسانه من ذهنی می‌کند. او نفسی است که سوی مرگی میتند و انسان را از انسانیتش بی‌نصیب می‌کند. ولی طرح زندگی برای انسان ماندن در من ذهنی نیست، بلکه طرح زندگی این است که انسان تجلی گاه عشق، زیبائی و فراوانی او باشد و مثل آفتاب بدرخشد.

مولانا در بیت ۵۵۴ دفتر پنجم مثنوی می گوید:

آن چنان رویی که چون شمس ضحاست  
آن چنان رخ را خراشیدن خطاست

زخم ناخن بر چنان رخ کافری ست  
که رخ مه در فراق او گریست

یا نمی بینی تو روی خویش را  
ترک کن خوی لجاج اندیش را

- با احترام، سارا از برلین -



آقای یوسف از تبریز



پیغامهای تلفنی برنامه شماره‌ی ۸۵۰ گنج حضور

شمع را باید از این خانه به در بردن و کشتن  
تا به همسایه نگوید که تو در خانه مایی

-غزلیات سعدی، غزل ۵۰۹-

آقای شهبازی عزیز:

باید برنامه را گوش دهید، بدنتان را تقویت کنید، ورزش کنید، از چیزهای مسموم کننده دوری کنید، غذا های سالم بخورید، صبر کنید، حتما حالتون خوب می شه. ورزش عضلات را بکار انداخته و مقدار زیادی از مواد سمی را که به خون ریخته دفع می کند. بدون ورزش شما نمی توانید خودتان را نجات دهید.

هر کسی اگر بخواهد، می تواند از کمک خدا بر خوردار گردد، دعای کسی لازم نیست. با انقباض روحی، ناله و شکایت کردن، گفتن اینکه من نمی توانم، وضعم خرابه، ... نمی توان کاری از پیش برد. اگر فضا را باز کنیم، پذیرنده باشیم، خدا کمک های مختلفی می رساند تا به بهترین و شادترین و قویترین حالت از لحاظ چهار بعدمان برسیم. اما اگر نخواهیم، خدا چه طوری به ما کمک بکند؟

اگر تعهد و تکرار نباشد، حتی بصورت ذهنی، ما به هیچ وجه باور نمی کنیم، تعهد پیدا نمی کنیم. باید از خمودگی، بی تحرکی، رها شویم. بدویم، پیاده روی کنیم، یک ورزشی بکنیم، تا عضلات سر حال بیایند.

از همه‌ی بیندگانی که پیغام می فرستند، قانون جبران را رعایت می کنند، سهم خودشان را بعنوان زکات روی خوب می دهند، سپاسگزارم. مطمئن باشید، که مردم می خوانند و استفاده می برند. جای شکر دارد، که شما معلمین خوب مولانا بطور طبیعی و خودجوش، مولانا را تحقیق کرده یاد می گیرید و بیان می کنید. پیغام های بیدارکننده‌ی شما در تلگرام و وب سایت گنج حضور، ثبت شده و در حقیقت از در و دیوار می بارد، مورد استفاده واقع شده تأثیر خود را خواهد گذاشت.

خیلی جای شکر دارد که شما بیندگان، ارزش آموزش های مولانا را می دانید. این کار خیلی راضی کننده و خشنود کننده هست.

اگر آموزش های مولانا به خانواده راه پیدا کنه، آن خانواده رستگار شده، راهش را پیدا خواهد کرد. عشق میاد به خانواده ها، و مخصوصا دل مادران لبریز از عشق واقعی می شود.

مولانا این عارف شگفت انگیز، این دانش را از آنطرف به زبان فارسی آورده، در اختیار ما قرار می دهد، و ما با بکار بردن آن زندگیمان را نجات می دهیم. این دانش به این سادگی و راحتی و فراوانی در اختیار ما قرار گرفته، هرکسی از این امکانات استفاده نکند، به خودش ظلم می کند. این دانش را یاد بگیرید، عمل کنید، تا به این سادگی، قربانی من ذهنی نشید. از این سیاه چاله دردها و افسانه های من ذهنی بجهید بیرون.

ما یک سازمان غیر انتفاعی، تشکیل داده ایم، که خانه مولانا وابسته به آن می باشد. طبق وصیت اینجانب، آن شرکت غیر انتفاعی، بعد از من با در آمدی که پیش بینی شده ادامه خواهد داشت. از بین شما هم معلمان مولانا، می توانند برنامه اجرا کنند. پیغام های شما را هم جمع آوری می کنیم که پخش شوند. اگر از بین شما بینندگان هم کسانی باشند که بخواهند پولشان را در این راه خرج کنند، می توانند به این سازمان غیر انتفاعی کمک کنند. مطمئن باشید که همه چیز تحت نظارت و حساب و کتاب دقیق قرار دارد.



تا امروز برنامه های خوبی اجرا شده، اگر تعدادش انشاءالله به هزار برنامه برسد، در طول یک سال روزی دو تا برنامه هم تکرار و پخش شود، کمبودی نخواهد بود. مطمئن هستم از بین شما کسان زیادی کمک مالی خواهند کرد. کودکان عشق روز به روز پیغامهای عمیق تری خواهند داد. کسانی هم در پیغام های عشق زحمت می کشند، خلاصه می کنند یا از خودشان مطلب می دهند، خیلی خوب می نویسند. امیدوارم همراهان ما هم برنامه اجرا کنند تا به هزار برنامه ای که توسط من تکمیل خواهد شد اضافه بشه، تا مواد بیشتری برای پخش داشته باشیم. تا نیرو و توان داریم بدون مضایقه تلاش خواهیم کرد، تا پیغام مولانا را در جهان پخش کنیم. تمام توان، توجه، تمرکز و پولمان را در این راه، خواهیم گذاشت. من هم نباشم، این برنامه ادامه خواهد داشت.

در این راه ما پیشرفت کرده ایم، خانواده ها پیغام بزرگان مخصوصا مولانا را گرفته اند. و این خبر و پدیده‌ی خیلی مهمی بحساب میاد. خانواده‌ی ایرانی درجه یک هست، پدر و مادرها هر چی در توانشان هست، بچه ها را تربیت و محافظت می کنند. همه کمک می کنند تا محیط خانواده عشقی باشد.

با تشکر و قدردانی از دوستان عزیز  
یوسف از تبریز



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۸۵۰ و غزل ۵۵۰ همراه با ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق

پنبه ز گوش دور کن، بانگ نجات می رسد  
آب سیاه در مرو، کاب حیات می رسد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵۰-

ای انسان بدان که: پنبه های همانیدگی ها مانند قرین بد است که گوش هوشیاری حضورت را کر کرده است، پس آنها را از درونت دور کن. و با مرکز عدم و فضا گشایی اجازه بده تا آب حیات زندگی و دم ایزدی تمامی خاصیت های زنده کننده خود را وارد چهار بعدت کند.

بی حس و بی گوش و بی فکرت شوید  
تا خطابِ ارجعی را بشنوید

-مولوی ، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸ -

در حالی که خداوند هر لحظه با خطاب ارجعیش با پیغام های مختلف به ما ندا می دهد که بسوی من بیایید. ولی چون حس های مادی در وجودمان کار می کند ما صدای ارجعی پروردگار را نمی شنویم.

اشاره دارد به سوره فجر، آیات ۲۷ و ۲۸

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته، به سوی پروردگارت در حالی که از او خوشنودی و او هم از تو خوشنود است بازگرد.

یعنی مرکزت را عدم کن و از ذهنت جدا شو و هوشیاری را بر روی هوشیاری اولیه منطبق ساز و راضی و مرضی به سوی پروردگارت برو.

نوبت عشق مشتری بر سر چرخ می زند  
بهر روان عاشقان صد صلوات می رسد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵۰-

و ای انسان بدان که: تمامی کائنات عالم هستی اعلام می کنند که تو با مرکز عدم خوش شگون هستی و اتفاقات خوب برای تو خواهد افتاد و هرچه سریعتر خود را از این افسانه من ذهنی با مرکز عدم به سوی حقیقت وجودی ات برسان. چرا که بایستی از سوی تو عشق به سراسر کائنات عالم هستی برسد تا آنها بتوانند به خدایت خود زنده شوند. و حال زمان آن فرا رسیده است که تو ارزش و منزلت خود را بهتر بشناسی.

جمله چو شهد و شیر شو و ز خود خود فقیر شو  
 ز آنک ز شه فقیر را عشر و زکات می رسد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵۰-

و ای انسان بدان که: تو مخلوطی از شیر و عسل هستی که همان از جنس شادی بی سبب و خرد و آگاهی و کارآمد و سازنده بودن است. پس مرکزت را عدم کن و نسبت به من ذهنی ات فقیر شو و همه همانیدگی هایت را در این راه خرج کن. چرا که خداوند برای کسی که فقیر شده و من ذهنی خود را انداخته است عشر و زکات و بخشش و رحمت و کمک های خود را به او می رساند.

رحمت اوست کاب و گل، طالب دل همی شود  
جذبه اوست کز بشر صوم و صلوات می رسد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵۰-

و ای انسان بدان که: اگر لطف و رحمت خداوند نبود که ما را از این آب و گل هم هویت شدگی ها رها کند، و همچنین اگر خداوند این عشق و علاقه را در ما به وجود نمی آورد، ما چگونه می توانستیم از این زندان من ذهنی خود را رها سازیم؟ و یا چگونه می توانستیم عدم را شناسایی کنیم؟ و یا چگونه می توانستیم دل را بشناسیم و فضای درون مان را با حضور و صبر و پرهیز هوشیارانه بی نهایت باز کنیم؟

دست گیر از دست ما، ما را بخر  
پرده را بردار و، پرده ما مدر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۴-

و حال ای خدای مهربان، دست ما را بگیر و ما را از دست من ذهنیمان بخر و نجات بده. و این پرده من ذهنیمان را بردار و آبروی مان را مبر. و ما قول می دهیم که آهسته آهسته همانیدگی هایمان را شناسایی کنیم و آنها بیندازیم.



ما ز خود، سوی تو گردانیم سر  
چون تویی از ما به ما نزدیکتر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۸-

و حال ای خدای مهربان، می‌دانیم که تو از رگ گردن به ما نزدیکتر هستی. و ما قول می‌دهیم که روی هوشیاری حضورمان را از من ذهنی به سوی تو برگردانیم. چرا که از جنس الست و بی‌نهایت تو می‌باشیم و باید به تو زنده گردیم.

اشاره دارد به سوره ق، آیه ۱۶

ما از رگ گردن به او نزدیکتر هستیم.

در ظلمات ابتلاء صبر کن و مکن ابا  
کاب حیات خضر را در ظلمات می‌رسد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۵۰-

ظلمات یعنی: تاریکی ذهن و من ذهنی. و ابا یعنی خودداری کردن. و ابتلا یعنی آمدن و همانیده شدن و این نقطه چین‌ها را در مرکز قرار دادن. و بنابر این خداوند به ما می‌گوید: که ای انسان مقاومت و قضاوت خود را به صفر برسان. و فضای درونت را باز کن و صبر را پیشه راه خود قرار بده. چرا که آب حیات برای حضرت خضر که نماد جاودانگیست از تاریکی ذهن می‌رسد و هر انسانی از تاریکی شروع می‌کند. تو بایستی به این لحظه ابدی جاودانه بشوی تا بتوانی آب حیات زندگانی را از درون همانیدگی‌ها همراه با راندن آنها به حاشیه دریافت نمایی.

در نتیجه:

پس عَدَمِ گَرْدَم، عَدَمِ چُونِ ارغنون  
گویدم که اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۶—

پس مرکز م را عدم می سازم چرا که مرکز عدم مانند ساز خوش نواییست که شروع به نواختن دل و درونم می کند، که باید به سوی عدم که همان خداییت است برگردم و با اصلم به وحدت برسم.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای زغم مُرده که دست از نان تهی است  
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷-

پرانرژی و سالم بمانید.  
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما

-زهرا سلامتی از زاهدان-



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

